

## فیلسوف – روشنفکر

کار شده در مجله مهرنامه، شماره ۱۹، سال دوم، بهمن ماه ۱۳۹۰

هر چند سالهاست با فلسفه لودویگ ویتگنشتاین مأنوسم و از بصیرتها و ایده های خلاقانه و سبک فلسفه ورزی این نابغه قرن بیستم فراوان آموخته ام و مدتی مدید در هوای او دم زده و با او زندگی کرده ام، اما سبک زندگی راسل را بیشتر می پسندم. ویتگنشتاین، که چند صباحی شاگرد راسل نیز بوده، فیلسوفی تراز اول است که قریب به چهل سال مدام اندیشیده و ما حاصل تأملات فلسفی خود درباره مقولاتی چون معناداری، منطق، اخلاق، دین، هنر، ایمان... را پیش چشم دیگران قرار داده است. نگاه نافذش در عکسهایی که از او بر جای مانده نشان می دهد که تا چه میزان ذهن او دلمشغول مسائل و معضلات معرفتی و اگزستانسیلِ خرد و درشت است؛ فیلسوفی که «به شکل خلوت خود بود» و در دنیای ذهنی خود، کم و بیش فارغ از آنچه پیرامونش می گذشت، غوطه می خورد و بسان غواصی که در عمق اقیانوس شنا می کند، هر از گاهی سر بر می آورد و دوباره در خویش فرو می رفت و گم می شد.

راسل، اما، در دوره ای در کسوت یک فیلسوف حرفه ای کارهای فلسفی مهمی می کند: به همراه جرج ادوارد مور، به نقد ایده آلیسم هگلی که در فضای فلسفی کمبریج اواخر قرن نوزدهم طنین انداز شده بود، همت می گمارد؛ به همراه وایتهد کتاب مشهور «مبانی ریاضیات»<sup>۱</sup> را در اوایل قرن بیستم می نویسد؛ به همراه فرگه در اندیشه بسط و نهادینه کردن پروژه «منطق گرایی»<sup>۲</sup> است و در این میان از هیچ کوششی فروگذار نمی کند؛ مقاله کلاسیک «در باب دلالت»<sup>۳</sup> را در سال ۱۹۰۵ در نشریه «ذهن»<sup>۴</sup> به چاپ می رساند که از کارهای ماندگار و مهم سنت فلسفه تحلیلی است؛ با تفکیک میان «صورت منطقی»<sup>۵</sup> و «صورت نحوی»<sup>۶</sup>، ایده «اتمیس منطقی»<sup>۷</sup> را در تحلیل گزاره ها

<sup>۱</sup> Principia Mathematica

<sup>۲</sup> logicism

<sup>۳</sup> "On Denoting"

<sup>۴</sup> Mind

<sup>۵</sup> logical form

<sup>۶</sup> Grammatical form

<sup>۷</sup> logical atomism

طرح می کند - همانکه ویتگنشتاین بعدها با طرح « نظریه تصویری معنا<sup>۸</sup>» در رساله منطقی - فلسفی<sup>۹</sup> آنرا به نهایت خود رساند - و «تاریخ فلسفه غرب» را می نویسد. اما رفته رفته حجم تولیدات فلسفی محض او کم می شود و راسل در قلمروهای دیگری نیز طبع آزمایی می کند؛ جالب است که این تفاوت مشی آگاهانه صورت می گیرد و راسل کاملاً عنایت دارد که در چه مسیری پا گذاشته است. او جایی گفته که پس از مدتی کار فلسفی کردن به اطراف خویش نگریم و دریافته‌ام که کسانی در این وادی به عرصه آمده‌اند که هم جوانتر و مصمم‌تر از من هستند، هم باهوش‌تر و باسوادتر؛ لذا متوجه امور دیگر شدم و به فعالیت در دیگر حوزه‌های فرهنگی نیز پرداختم. برخی بر این باورند که مراد راسل، ویتگنشتاین بوده؛ هر چند او از کسی نام نبرده بود. این گمانه زنی وقتی قوت بیشتری می‌یابد که به یاد آوریم او به همراه مور ویتگنشتاین را در سال ۱۹۲۹ امتحان کردند و با وجود اینکه لودویگ جوان مدرک دکتری در فلسفه نداشت، با عنایت به کتاب «رساله منطقی - فلسفی» ویتگنشتاین که شهرت و اعتبار فلسفی زیادی برای نویسنده رقم زده بود، او را به سمت استادیاری فلسفه دانشگاه کمبریج برگزیدند. فارغ از اینکه دقیقاً چه کسی یا کسانی مد نظر راسل بوده، چنین تشخیص و تصمیمی حاکی از بلوغ روانی و جسارت و هاضمه فراخ و اعتماد به نفس مثال زدنی راسل است؛ بر خلاف ویتگنشتاین که تا حدودی خودشیفته و مغرور و عصبی و تند خو بود و با برخی توصیه‌های ناروا زندگی برخی از دانشجویانش را تباه کرد.

وارسی صادقانه خویشتن و عریان شدن در برابر خود و بند از بند ضمیر گسستن و اذعان کردن به نقاط قوت و ضعف خویشتن البته کار سهلی نیست و کثیری از عهده انجام آن بر نمی‌آیند؛ چرا که جرأت مواجهه با خود را ندارند و به بهانه‌های گوناگون از خویش می‌گریزند. راسل این کار را کرد و با تصویری که از قابلیت‌ها و استعدادها و توانمندیها و ناتوانیهای خویش داشت، عزم خود را جزم کرد و علاوه بر فلسفیدن، در عرصه‌های دیگر نیز وارد شد. راسل در نوشتن صاحب سبک بود و نثر جذاب و پخته‌ای داشت و یک مقاله نویس چیره دست و ماهر بود، در عین حال دلمشغول تحولات اجتماعی و سیاسی‌ای بود که پیرامون او می‌گذشت: اولین فیلسوفی بود که پایش به بی.بی.سی باز شد؛ درباره جنگ ویتنام موضع‌گیری کرد؛ برنده جایزه نوبل شد؛ پیگیر مسئله حقوق زنان بود؛ ایده‌ها و تأملات خویش درباره دین و اخلاق را به رشته تحریر در آورد ....

<sup>8</sup> picture theory of meaning

<sup>9</sup> Tractatus Logico-Philosophicus

نسبت میان «فیلسوف» و «روشنفکر» به تعبیر منطقیون، عموم خصوص من وجه است؛ نه تباین، نه تساوی و نه عموم خصوص مطلق. به تعبیر دیگر، لزومی ندارد که هر فیلسوفی روشنفکر باشد، یا هر روشنفکری فیلسوف باشد؛ بلکه برخی از فیلسوفان روشنفکرند و برخی دیگر روشنفکر نیستند. همچنین برخی از روشنفکران فیلسوفند و برخی دیگر غیر فیلسوف. در سنت فلسفه تحلیلی، عموم فیلسوفان چندان دلمشغول مسائل اجتماعی و سیاسی نیستند و وقت خویش را یکسره صرف فلسفه ورزی می کنند و نسبت چندانی با مقوله روشنفکری ندارند. ویتگنشتاین، آستین، کواین، کریکی، راس، مک داول... از این سنخ فلاسفه اند. در مقابل، راسل، رورتی، دامت، برخی از اعضاء حلقه وین نظیر کارنپ در زمره فیلسوفانی هستند که علاوه بر کار حرفه ای خود، دغدغه های اجتماعی و سیاسی نیز دارند. راسل اولین فیلسوف - روشنفکر سنت تحلیلی بود که به فلسفیدن بسنده نکرد؛ وی تحولات جامعه خود را به دقت رصد می کرد و در چندین قلمرو فعالیت می نمود و فراورده های فرهنگی خود را پیش چشم دیگران قرار می داد. به نظر می رسد در جامعه ای نظیر جامعه ایران که دوران گذار را طی می کند، ظهور فیلسوف - روشنفکرانی نظیر راسل که تربیت فلسفی مکفی دارند و در یک سنت فلسفی آموزش دیده اند و در عین حال دلمشغول مسائل نظری و مشکلات عملی جامعه اند و در قلمروهای دیگر نیز فعالیت می کنند، متضمن فواید و برکات فرهنگی فراوان است. علاوه بر این، می توان از راسل آموخت که دنیا رنگارنگ است و هر کسی را بهر کاری ساخته اند؛ چرا که نقاط قوت و ضعف انسانها، به سبب پیشینه تربیتی و معرفتی و بیولوژیک مختلف، متفاوت است. بنا نیست در عرصه های گوناگون همه یک کار آنها را با کیفیت یکسان انجام دهند؛ بلکه مهم این است که انسان کاری انجام دهد، کاری که از او بر می آید و برای آن ساخته شده و در آن شکوفا می شود و به کمال لایق خود می رسد؛ اینچنین است که احساس رضایت باطن می کند و از پیشرفت و توفیق دیگران ناخرسند و ملول نمی شود:

کز کمال دیگران نفتی به غم

پس کمالی هم به دست آور تو هم